

# جنگ با تجارت مک‌کین یا اواما

سیامک طاهری

سرانجام به رغم پافشاری سرسختانه، هیلاری کلنتون شکست را پذیرفت. اینک مبارزه‌ای سخت بین مک‌کین و اواما آغاز شده است. دو کاندیدی که تنها تفاوت آن‌ها در گرایش‌های سیاسی آن‌ها نیست. حتا ظاهر آنان نیز با یک دیگر متفاوت است. اواما جوان ۴۶ ساله‌ی دموکرات سیاه‌پوست و از نظر سیاسی کم تجربه. مک‌کین سفیدپوست، جمهوری خواه، پیرمرد ۷۱ ساله و یک کهنه کار سیاسی. اواما نماینده مردمی است که از سیاست‌های موجود ناراضی هستند و خواهان تغییر می‌باشند و مک‌کین سمبل حفظ وضع موجود و دامه‌ی کارهای جمهوری خواهان.

اما خطا خواهد بود اگر به انتخابات آمریکا فقط از چشم‌انداز اختلافات سیاسی و شخصیتی نگریست یک سؤال مهم در رابطه با انتخابات نوامبر (پاییز) ۲۰۰۸ در آمریکا این است که "چه حادثه‌ای و تغییری در جامعه‌ی آمریکارخ داده است که دو کاندیدی پر هیاهو در صحنه‌ی مبارزه انتخاباتی آمریکا یعنی هیلاری کلنتون و اواما، اولی یک زن و دومی یک سیاه‌پوست است." گذشته از این که در انتخابات آینده چه کسی به کاخ سفید راه یابد، خود این تغییر پدیده‌ای نوین در سیاست آمریکا به حساب می‌آید.

این تغییرها یک شبه در آمریکارخ نداده‌اند. راه‌یابی کالین پاول ژنرال سیاه‌پوست به وزارت خارجه آن هم در حکومت یک نو محافظه کار متعصب و اوج‌گیری خانم را پس زن سیاه‌پوست دیگر زمینه‌های اولیه را آماده ساخته بود. برای شناخت بیشتر سیستم آمریکا و تغییرات انجام شده در آن لازم است نگاهی کوتاه به تاریخ این کشور بیاندازیم:

پس از این که اروپاییان در قاره‌ی آمریکا پا باز کردند، اسپانیایی‌ها، پرتغالی‌ها، فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها مالک قسمت‌های مختلف قاره‌ای آمریکا شدند، اولین مهاجران انگلیسی چون در زمان ملکه الیزابت اول وارد آمریکا شدند و الیزابت چون هنوز ازدواج نکرده بود ملقب به "ملکه‌ی باکره" بود، نام منطقه‌ی محل سکونت انگلیسی‌های مهاجر، "ویرجینی" و بعدها "ویرجینیا" یعنی باکره گذاشتند. سکونت سفیدپوستان در قاره‌ی آمریکا و سرزمینی که امروز ایالات متحده نامیده می‌شود، با کشتار سرخ‌پوستان و نابودی نژادهای بومی ساکن این قاره امکان پذیر شد. سفیدپوستان از یک سو با شکار عنان گسیخته‌ی گله‌های بوفالو که منبع بزرگ تغذیه‌ی سرخ‌پوستان بود، آنان را از امکان تامین معاش سنتی خود محروم کردند و از سوی دیگر با کشتار بی‌رحمانه‌ی سرخ‌پوستان آنان را به نواحی بد آب و هوا کوچ می‌دادند و مجبور به زندگی در اردوگاه‌های اجباری می‌کردند تا از سرما و گرسنگی نابود شوند. بعد از کشتار سرخ‌پوستان نوبت به سیاه‌پوستان دوران برده‌داری رسید. در کلنی‌های جنوبی به جهت کشت پنبه و نیاز به نیروی کار برده‌داری شکل گرفت. اکثر اربابان از اشراف انگلستان به شمار می‌آمدند و از لحاظ روحیه‌ی زندگی به نجیب‌زاده‌گان انگلستان شباهت زیادی داشتند. بعضی از آن‌ها که ثروت‌مندتر بودند تا یک صد برده هم داشتند. منطقه‌ی جنوبی، آن قسمت از آمریکا است که امروز در آن ایالت‌های، ویرجینیا، کارولینای شمالی، کارولینای جنوبی، جورجیا، فلوریدا، کنتاکی، تنسی، آلاباما، می‌سی‌سی‌پی، آرکانزاس، لوئیزیانا، اوکلاهما و تگزاس وجود دارد.

پس از جنگ‌های داخلی و پیروزی گروه به اصطلاح مخالف برده‌داری، سفیدپوستان این مناطق هر چند منافع استثمار خود را از دست داده بودند، اما با ایجاد تشکیلاتی ضدانسانی و در پوشش مذهب، گروه جنایت‌کاران کولوکس کلان متشکل شده و به مبارزه علیه نژاد سیاه پرداختند. کولوکس کلان‌ها، فرقه‌ای مذهبی بودند که اعضای آن لباس متحدالشکل سفید رنگی همراه با کلاه سفید مخروطی شکلی که تمام صورت آنان را می‌پوشاند و فقط چشم‌ها و دهان آنان پیدا بود می‌پوشیدند و به خانه‌های سیاهان حمله کرده، زنان و کودکان آنان را مورد تجاوز قرار داده و می‌کشتند و قسمتی از بدن آن‌ها را زنده زنده می‌بریدند (لینچ کردن). درگیری نژادی تا هم اکنون نیز در آمریکا وجود دارد. و هر از چندی شورش‌های سیاه‌پوستان در پاره‌ای از شهرهای آمریکا رخ می‌دهد. دوران اوج مبارزه با تبعیض نژادی در آمریکا در دهه‌ی شصت میلادی با مبارزات مارتین لوتر کینگ و سپس ترور او به وسیله نژاد پرستان در آمریکا رخ داد. در سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ جنگ جهانی اول از اروپا آغاز شد که پای آمریکا را نیز به آن کشید. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ در دوران جنگ جهانی دوم با روی کار آمدن ترومن در آمریکا نیروهای چپ، سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها، سندیکالیست‌ها، آزادی خواهان و لیبرال‌ها تحت تعقیب قرار گرفتند و دوره‌ای به نام دوران مک‌کار تیسم در آمریکا شکل گرفت. در این دوران روشن‌فکران بسیاری از جمله چارلی چاپلین ناخواسته از آمریکا مهاجرت کردند.





به این ترتیب در بسیاری از ایالات آمریکا، اسپانیولی زبان‌ها به اقلیت مهمی تبدیل شده‌اند. همین موضوع دلیل نوشتن کتابی از سوی هانتینگتون شده است. هانتینگتون معتقد است که هویت جامعه‌ی آمریکا از قرن هفدهم به بعد، فرهنگ آنگلو-پروتستانی بوده است. یعنی فرهنگی با مهاجرینی با ریشه‌های انگلیسی (مذهب مردم انگلستان هم پروتستان است) حال آن‌که گستره وسیعی از مهاجران آمریکای لاتین و مکزیکی اسپانیولی زبان و کاتولیک هستند. به اعتقاد هانتینگتون فرهنگ آنگلو-پروتستانی حاکم بر آمریکا تاکنون قادر بوده است که همه‌ی مهاجران به این کشور را در خود جذب کند. حال آمریکا برای اولین بار در تاریخ خود در برابر خطری قرار گرفته است که موجودیت آن را تهدید می‌کند، زیرا اسپانیولی زبان‌ها و آمریکای لاتینی‌ها دیگر نمی‌خواهند فرهنگ‌شان در جامعه‌ی آمریکا بی‌اهمیت نشان داده شود. به این ترتیب زبان اسپانیولی در حال تبدیل شدن به "زبان موازی در آمریکای موازی" است. این جامعه‌شناس معتقد است که کشورهای ثروتمند از طریق صدور تکنولوژی و محصولات صنعتی خود در کشورهای دیگر نفوذ می‌کنند اما کشورهای فقیر از راه صدور امواج انسانی به چنین امکانی دست می‌یابند. "او از عدم جذب سیاهان و اسپانیولی تبارها در شهرهای فقیرنشین بوستون و مناطق دیگر ابراز نگرانی می‌کند.

در اعلامیه‌ی استقلال آمریکا و نیز قانون اساسی مصوب ۱۷۸۹ این کشور، زبان انگلیسی به عنوان یک زبان رسمی و ملی مطرح نشده است. اما در سال ۱۹۸۱ متممی به قانون اساسی این کشور افزوده شد که بر مبنای آن زبان انگلیسی به عنوان زبان رسمی این کشور معرفی شد. پاره‌ای از ایالت‌های آمریکا این بند را در قانون اساسی‌شان آورده‌اند. در نیومکزیکو زبان‌های انگلیسی و اسپانیولی، زبان‌های رسمی هستند. به غیر از انگلیسی بیشترین زبانی که در آمریکا با آن گفت و گو می‌شود زبان اسپانیولی است. بر اساس سرشماری سال ۱۹۹۰، ۱۷/۳۴۵/۰۰۰ نفر در آمریکا به زبان اسپانیولی سخن می‌گویند. در حالی که فقط ۱/۹۳۰/۰۰۰ نفر به زبان فرانسه و ۱/۵۴۸/۰۰۰ نفر به زبان آلمانی سخن می‌گویند. زبان‌های چینی، ایتالیایی، فیلیپینی، هلندی، کره‌ای، ویتنامی، پرتغالی، یونانی، ژاپنی، عربی، اردو و روسی که فقط ۲۴۲/۰۰۰ نفر به آن سخن می‌گویند در رده‌های بعدی هستند. از سال ۱۹۹۰ به اسپانیولی زبان‌های آمریکا به مقدار زیادی افزوده شده است. علت رشد جمعیتی اسپانیولی زبانان دو عامل زاد و ولد و مهاجرت مداوم است. هانتینگتون به آمریکاییان هشدار می‌دهد که در خطر از دست دادن هویت انگلو ساکسونی خود هستند.

رشد تمایلات حفظ محیط زیست در آمریکا از دیگر گرایش‌های جدیدی است که در میان مردم آمریکا مشاهده می‌شود. وقتی "نادل" به عنوان یک طرف‌دار محیط زیست و کاندیدای مستقل در انتخابات سال ۲۰۰۰ شرکت کرد توانست یک درصد آرا را به خود اختصاص دهد. بسیاری او را عامل شکست ال‌گور معرفی کرده‌اند. پس از این انتخابات ال‌گور از شرکت مستقیم در سیاست خودداری کرد و به فعالیت در راستای حفظ محیط زیست پرداخت. او اکنون یک چهره محبوب و یک ستاره‌ی آمریکایی است. ادامه‌ی جنگ در عراق و افغانستان و نبود یک چشم‌انداز بیرون رفت از آن و سنگینی هزینه‌ی جنگ بر اقتصاد آمریکا و کشته شدن مداوم سربازان آمریکایی همه و همه شرایطی را در آمریکا فراهم کرده‌اند تا در کنار رشد بی‌کاری، تورم، پایین آمدن توان خرید مردم آمریکا، سقوط مدام بورس و... زمینه برای پذیرش شعار "تغییر" در آمریکا مهیا شود.

یعنی همان شعاری که اوپاما با زیرکی و هشیاری بر پرچم مبارزات انتخاباتی خود نقش زده است. سخن بر سر آینده آمریکا است. آیا آمریکا در هزاره سوم هم چنان ابرقدرت جهان باقی خواهد ماند یا به کشوری دسته‌ی دوم در رده‌بندی‌های جهان تبدیل خواهد شد؟ دو روش و دو سیاست - هر دو برای حفظ موقعیت آمریکا در جهان - در مقابل هم صف بسته‌اند. جنگ یا تجارت و تفاهم یا گفت و گو این‌ها مضمون اصلی مبارزات انتخاباتی این بار آمریکا هستند. تا نوامبر ۲۰۰۸ زمان زیادی برای رسیدن به یک نتیجه‌ی سیاسی باقی نمانده است ■

اگر به این تاریخ، دوران خشونت کابوی‌ها و دوران تسلط مافیا و قاچاق مشروبات الکلی و... را اضافه کنیم، آن گاه در می‌یابیم که چرا در کشور آمریکا فروش اسلحه، مانند فروش شکلات امری رایج شد. در آمریکا تاکنون چهار رئیس جمهور به نام‌های، آبراهام لینکلن (۱۸۶۵)، جیمز آبرام کارفیله (۱۸۸۱)، ویلیام مک‌کینلی (۱۹۰۱) و جان فیتز جerald کندی ترور شده‌اند. برادر جان کندی سناتور رابرت کندی نیز که کاندیدای ریاست جمهوری بود ترور شد.

اما آمریکا چهره‌ی دیگری نیز دارد. یک چهره رویایی. چهره‌ای که سرمایه‌داران، دانشمندان، هنرمندان و متخصصان بسیاری از چهار گوشه‌ی جهان جذب آن می‌شوند. آمریکا سرزمینی است با معادن افسانه‌ای طلا و نفت و زمین‌های بکر کشاورزی. سرزمین تجارت و صنعت کشوری با شهرهای بزرگ و آسمان خراش‌ها. سرزمین رویایی آمریکایی. سرزمین کوکاکولا، مک دونالد، شهرهایی بانئون‌های پر زرق و برق و شهرکشوری مانند هالیوود با چهره‌های زیبا و به یاد ماندنی ستاره‌گان سینما و...

از نگاه سیاست خارجی هم آمریکا کشوری یگانه است. پیروز در دو جنگ جهانی، بی‌آن که جنگی در خاک این کشور رخ داده باشد. کشوری با جنگ‌های بی‌پایان. جنگ کره، ویتنام، کامبوج، عراق، یوگوسلاوی، افغانستان، عراق و... بی‌گمان سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰ سال‌های طلایی اقتصاد آمریکا بود. از سال ۱۹۷۰ رشد اقتصادی در آمریکا رو به کاهش نهاد. اما هم چنان در حد قابل قبولی جریان داشت. به مرور زمان شرایط اقتصادی سخت‌تر شد و فشار هزینه‌های نظامی بر اقتصاد این کشور سنگینی می‌کرد. فروپاشی کشور شوروی چون هدیه‌ای آسمانی برای این کشور بود. وضعیت جدید تا آغاز سال ۲۰۰۰ ادامه یافت. با آغاز هزاره سوم ابرهای تیره بار دیگر بر آسمان اقتصاد آمریکا ظاهر شدند. ۱۱ سپتامبر دوران دیگری را برای آمریکا رقم زد. جنگ افغانستان و سپس عراق آمریکا را در بحرانی وحشت‌انگیز و غیرقابل پیش‌بینی فروبرد که پیش از آن تصور آن نمی‌رفت. انتخابات آمریکا در چنین شرایطی جریان می‌یابد. در این انتخابات رای اقلیت‌ها از جمله مواردی است که هر دو کاندیدا برای به دست آوردن آن تلاش می‌کنند. در این میان رای اسپانیایی زبانان اهمیت روز افزونی در انتخابات آمریکا باز می‌کند. آمریکا کشوری مهاجرپذیر است. عمده‌ی مهاجران سال‌های اخیر این کشور از مکزیکی و کشورهای آمریکای لاتین هستند که دارای زبان اسپانیولی‌اند.